

درس سیرصد و نود و نهم: صوت ۴۲۱

نظر مرحوم کمپانی در باب اضطرار در بعض

اطراف علم اجمالی (۱۰)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اضطرار موجب عدم تبدل حکم شرعی

مطلبی که در کلمات بزرگان مثل مرحوم حاج شیخ محمدحسین و امثاله نسبت به مانحن فیه وجود دارد این است که در مواقع اضطراریه تبدل موضوع و بالتبع تبدل حکم است یعنی حکم تکلیفی از مرتبه الزام به مرتبه غیر الزام که در نتیجه اباحه است تنزل و تغیر پیدا می کند. این یک مطلبی است که در خیلی از تقریرات اعلام این مسئله دیده می شود، مثلاً در احکام اولیه بر یک امری به واسطه موضوعی حرمت مترتب است و بعد از طرور اضطرار این حرمت متبدل به حلّیت می شود و آن حکم به حلّیت تغیر پیدا می کند زیرا وقتی که آن ملاک و مناط اولیه نسبت به آن موضوع تغیر پیدا کرد ملاک اولیه برای حرمت، فساد و افساد بود که به واسطه شرب خمر بر این موضوع مترتب بود و وقتی که آن ملاک تغیر پیدا کرد و تبدیل به وجوب شد تبدیل به مصلحت اهمّ

شد که ابقاء نفس است، در نتیجه آن موضوع هم از آن حکمی که متعلق بر او هست متبدل می‌شود و حکم دیگری بر او تعلق می‌گیرد که عبارت از وجوب است نه تنها اباحه بلکه مسئله به‌طور کلی مسئله الزام و وجوب است. این مسئله خب در مورد همه موارد به چشم می‌خورد و دو نظریه در این مطلب وجود دارد؛ یکی اینکه موضوع از آن حالت اولیه خودش به‌طور کلی خارج می‌شود و منقلب به موضوع دیگر می‌شود که آن موضوع عبارت از امری است که من باب مثال حیات مترتب بر اوست؛ در اضطرار حیات مترتب بر اوست یا اینکه بقاء نفس مترتب بر اوست یا اینکه بقاء مال مترتب بر اوست یا بقاء عرض مترتب بر اوست. در تمام این موارد موضوع از آن عنوان اولیه که آن عنوان، معین حکم است - چه آن حکم، حکم وجوبی باشد و چه حکم سلبی و نهی باشد - در همه این موارد آن عنوان به عنوان دیگر منقلب می‌شود و وقتی که آن عنوان تغییر پیدا کرد مطلب همین‌طور است.

مثلاً مولا اگر حکم وجوب اکرام را مترتب بر

عنوان علمیت کند، این **أكرم العالم** خب در هر جایی که این عنوان و وصف محقق می شود طبعاً حکم وجوب هم بر آن مترتب می شود حالا اگر این زید تا امشب عالم بود امشب عنوان علمش به عنوان جهل تبدیل شد و جاهل شد و با سایر ناس دیگر تفاوتی نداشت طبعاً **أكرم العالم** دیگر بر این زید مترتب نمی شود چون این وجوب مترتب بر عنوان علم بود و یا اینکه فرض کنید که اگر نهی بر عنوان فسق مترتب بشود مثل **لا تكرم الفساق**؛ این نهی مترتب بر فسق است حالا اگر زید تا امروز فاسق بود و امروز توبه کرد و بنا گذاشت دیگر خطاء و گناه و ذنبی از او سر نزنند و همه هم این را دیدند که این انقلاب پیدا کرد و توبه او توبه واقعی بود و منقلب به جنبه تقوا شد خب این جنبه حرمت اکرام نه تنها منقلب به جنبه حلّیت می شود بلکه حتی ممکن است منقلب به جنبه وجوب بشود؛ وقتی که زید متقی شد وجوب **أكرم الأتقياء** فرض کنید شامل حال او خواهد شد. اینها عناوینی است که بر این عناوین احکام مترتب است یعنی عناوین معین موضوعاتی است که بر این موضوعات عناوین مترتب است.

در مسئله اضطرار هم مطلب به همین کیفیت است یعنی یک عنوان که خودش معین تکلیف الزامی بود آن عنوان تغییر می‌کند و تبدل به عنوان دیگر پیدا می‌کند؛ تا به حال مفسده موبقه مترتب بر خمر بود الآن مصلحت ملزومه مترتب بر خمر است، تا به حال مفسده موبقه مترتب بر اکل میته بود الآن مصلحت ملزومه مترتب بر اکل میته است، تا به حال مصلحت ملزومه مترتب بر صوم بود الآن مفسده موبقه مترتب بر صوم است، ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ یعنی این مصلحت ملزومه در موقعیت صحت و سلامت به خاطر آن حیثیت عنوانی که مکلف که در حال صحت و سلامت و عدم مسافرت داشت منقلب به یک مفسده موبقه می‌شود به لحاظ طر و مرض، خب این یک مسئله‌ای است. از آنجایی که احکام مترتب بر عناوین هستند این مطلب به همین کیفیت خواهد بود؛ یعنی انقلاب آن عنوان موجب انقلاب در حکم است.

توضیحی در باب احکام اولیه و ثانویه

روی این جهت ما دو حکم داریم همین احکام ظاهری و احکام ثانوی که مطرح می کنند؛ حکم اول آن حکم ابتدائی است که **لو خُلِّيَ وَ طَبَعَهُ** شارع آن مکلف را در نظر می گیرد بدون طرّو عنوان ثانوی یعنی مکلف در حال صحت و سلامت مدّ نظر شارع است، مکلف در حال اختیار مدّ نظر شارع است، مکلف در حالت عدم اضطرار مدّ نظر شارع است، مکلف در حال عادی بودن مدّ نظر شارع است، خب شارع بر این موضوع به واسطه این عنوان اختیار و عنوان عدم طرّو مرض و عنوان حالت عادی احکامی را مترتب می کند که اسم این را احکام اولیه می گذارند حالا اگر این شارع آمد مکلف را به لحاظی و به خصوصیت و عنوان دیگری مورد توجه قرار داد مثلاً مکلف در حال مرض، مکلف در حال عدم اختیار، مکلف در حال اضطرار، مکلف در حال موت، مکلف در حال زوال عرض و آبرو و شخصیت، مکلف در حال ضیق و مضیقه بودن، شارع برای این مکلف در این حال یک حکم دیگری برایش جعل می کند.

من باب مثال همین مکلف در حال عادی صوم
برایش واجب است اما همین مکلف اگر مسافرت
کند چون عنوان حضور تبدیل به عنوان سفر شده
است شما می بینید حکم هم تغییر پیدا می کند، همین
مکلف در حال عادی باید نماز را تمام بخواند ولی
این مکلف وقتی سفر می رود شما می بینید نماز را
باید قصر بخواند، این قصرّاً و تماماً دو حکم عادی
است منتها این حکم اول مترتب بر عنوان صحت و
سلامت و مترتب بر عنوان حضور است و آن حکم
دوم مترتب بر عنوان قصر است نه اینکه حکم اوّلیه
این عبارت از تمام است بعد در صورت عدم قدرت
بر اتیان به حکم اوّلی، شارع حکم ثانوی را در مورد
سفر و در مورد صلاة و قصر جعل کرده است.
این طور نیست یعنی در مورد صلاه و قصر این طور
نیست که حکم اوّلی نسبت به مکلف تمام است، نه!
حکم اوّلی نسبت به مکلف حاضر تمام است و حکم
اوّلی نسبت به مکلف مسافر قصر است.

اما در مسئله اضطرار این طور نیست؛ در مسئله
اضطرار حکم اوّلی براساس مکلف در حال معتاد و

در حال اختیار است. در صلاة مسافر هم مکلف در حال اختیار است و با اختیار خودش سفر می‌کند و کسی مجبورش نمی‌کند، این‌طور نیست که سفر بالاجبار باشد! یکی می‌خواهد همین الآن مسافرت برود. اگر کسی در ماه رمضان مسافرت برود، مسافرت کراهت دارد ولی حرام که نیست. در ماه رمضان قبل از ظهر بدون هیچ علتی یک‌دفعه مکلف می‌گوید که دلم می‌خواهد بروم اراک و برگردم. می‌گویند: چرا؟ می‌گوید که هیچ عاملی ندارد فقط یک چیزی در من هست دلم می‌خواهد بلند شوم. حالا شارع می‌گوید که چرا؟! شارع که نمی‌گوید. در حال اختیار و بدون هیچ‌گونه اضطراری و بدون هیچ‌گونه ضیقی مسافرت می‌کند.

پس این احکام در صورت سفر و در صورت حضر در حال اختیار و عدم طرؤ وضع شده‌اند. این را احکام اولیه می‌گویند. در احکام ثانویه جنبه اختیار از بین می‌رود و جنبه ضیق در آنجا حاکم می‌شود، جنبه جبر در آنجا حاکم می‌شود، جنبه اکراه در احکام ثانویه اعمال می‌شود.

حالا در مانحن‌فیه دو قول هست؛ یکی اینکه

احکام ثانویه به کلی زمینه و ظرفیت و استعداد موضوع را در احکام اولیه از بین می برد، به طوری که احکام اولیه دیگر در آنجا جایی ندارد یعنی یک حکم از وجوب به اباحه شرعی و اباحه واقعی انقلاب پیدا می کند. زیرا از آنجایی که موضوع **عند الشارع لا یخلو من حکم من الأحکام الخمسة** وقتی که عنوان برای آن حکم اول از بین رفت و موضوع هم **لا یخلو من حکم من الأحکام الخمسة** فلزم ذلك أن ینقلب الموضوع إلى موضوع آخر یتعلق به حکم من الأحکام الخمسة؛ إمّا واجباً أو حراماً أو مکروهاً أو مستحباً أو مباح یکی از احکام خمس است. اکل میتة قبل از طرؤ عنوان اضطرار حرام بود و الآن ینقلب إلى الحلال أو ینقلب إلى الوجوب قبل از اینکه بخواهد به مرتبة اضطرار برسد حلال می شود فرض کنید اکل میتة الآن حرام است یک شخص می داند که تا یک ساعت دیگر به مرتبة اضطرار جدی می رسد خب حالا اشکال ندارد از الآن جلوی آن اضطرار را بگیرد، این فعلاً حلال می شود. یک ساعت دیگر که مشرف بر موت شد واجب می شود.

بینید موضوع الآن تغیر و انقلاب پیدا کرد یعنی

آن حکم اوّل به طور کلی از بین رفت و بعداً به خاطر
طروّ این حالت ثانیه حکم ثانی به وجود آمد. پس
لازمه این حرف این است که در مورد اضطرار ما
قائل به تعلق موضوع به یک حکم واقعی ولی واقعی
ثانوی بشویم. حکم واقعی که عبارت از حلال و
جوب و اینهاست.

این همان کلام مرحوم کمپانی و بسیاری از افراد
در مانحن فیه بود در صورتی که اضطرار قبل از علم
اجمالی حاصل بشود و اضطرار هم به امر معین تعلق
بگیرد. کلام اینها حاکی نسبت به این مسئله بود.
وقتی که مرحوم حاج شیخ محمدحسین می فرمایند
که **هذا الموضوع أصبح حلالاً** یعنی به طور کلی
مسئله حرمت در اینجا منتفی می شود مثلاً تا الآن
شرب خمر حرام بود ولی الآن دیگر به طور کلی
منتفی است و وقتی که منتفی شد و به جای او حلیت
آمد دیگر شما چه حرمتی را می خواهید استصحاب
کنید؟! دیگر حرمتی در اینجا وجود ندارد تا بخواهید
او را استصحاب بکنید یا در او شک بکنید! الآن این
تا اینجا حرام بود الآن حلال شد و حلال را که
استصحاب نمی کنند، حرمت را استصحاب می کنند.

انقلب واقعاً إلى الحلية أو إلى الوجوب خب این
یک بحث است.

قول دوم در اینجا این است که اضطرار، جعل
حکم ثانوی در قبال حکم اولی نمی‌کند اضطرار
عبارت از طرّو مانع در قبال حکم اول است یعنی
وقتی که به یک موضوع در حال عادی حکمی از
احکام تعلق گرفت در موقع اضطرار آن موضوع
به واسطه انقلابش به موضوع دیگر لا یترتب علیه
الحکم الأول و لا یترتب علیه شیء یعنی نه حکم
اول بر آن مترتب است نه حکم ثانوی! پس چه بر آن
مترتب است؟! در اینجا حکم عقلی حاکم است یعنی
در مرتبه اضطرار عقل در اینجا حاکم به الزام است یا
عقل در اینجا حاکم به کفّ نفس است و شرع دیگر
به اینجا کاری ندارد. شرع می‌گوید که چون آن
موضوع به موضوع دیگر متبدّل شد لذا در اینجا
حکمی از احکام وجود ندارد. روزه تا اینجا واجب
بود در صورت صحت و سلامت واجب بود الآن
مرض آمده و عارض شده است. البته در مورد
خصوص روزه می‌توانیم بگوییم که شارع حکم به

حرمت کرده است یعنی ملاک برای روزه نیست و وقتی ملاک برای روزه نشد پس خود روزه بدعت می‌شود چون روزه مأمورٌ به غیر ممضای شارع می‌شود و هر تکلیفی که امضای شارع در آن نباشد در آنجا نیت قربت منتفی است و لهذا صائم روزه خود را بدون نیت قربت می‌گیرد و این روزه بدعت می‌شود و بدعت هم حرام است.

اما در مورد اکل میته و امثال ذلک شارع حکم به حرمت کرد ولی در مورد اکل میته در مورد اضطرار شارع نمی‌گوید که این اکل میته **انقلب إلى الوجوب** شارع می‌گوید که حکم به حرمت در اینجا منتفی است. یعنی اضطرار می‌آید حکم حرمت را در اینجا برمی‌دارد نه اینکه به جای او وجوب را می‌گذارد. آن وقت عقل در اینجا حکم به وجوب می‌کند.

عدم وجود احکام واقعی ثانوی در عناوین ثانویه

پس ما در عناوین ثانویه احکام واقعی ثانوی نداریم، عدم حکم واقعی اوّلی داریم نه ایجاد حکم واقعی ثانوی! در مورد اکل میته انقلاب موضوع به خاطر انقلاب عنوان موجب رفع حرمت است و

حرمت در اینجا برداشته می‌شود و وقتی که حرمت برداشته شد آن وقت در اینجا عقل حکم به بقاء نفس می‌کند. شارع می‌گوید که در اینجا حرمتی برای تو نیست، نمی‌گوید که در اینجا وجوب برای تو هست. شارع در اینجا می‌گوید: وجوب برای تو نیست مثلاً در صورتی که مسیر صلاة جمعه مسیر مخوفی باشد شارع می‌گوید که وجوب صلاه جمعه به خاطر این اضطرار به خاطر خوف از طریق یا لصوص یا سراق یا قطاع الطريق یا حرامی‌ها برداشته می‌شود، نمی‌گوید که به جای برداشت وجوب حرمت در آنجا می‌آید. این حرف را شارع نمی‌زند. در اینجا آن موضوع خودش متبدل به یک عنوان دیگر می‌شود یعنی در اینجا اکل میت به عنوان **أَنَّهُ مَيْتَةٌ** دیگر حکم ندارد بلکه به عنوان **أَنَّهُ أَمْرٌ يَتَعَلَّقُ عَلَيْهِ بَقَاءُ النَّفْسِ** و یا به عنوان **أَنَّهُ أَمْرٌ مَثَلًا حَرَامٌ** حکم دارد. در طیّ طریقی که در آن طریق خوف هست نه اینکه طریق صلاة جمعه از وجوب مقدمی به حرمت مقدمی منقلب می‌شود بلکه طریق طریق صلاة جمعه نیست و طریق عادی است. یعنی وقتی

انقلاب شد این انقلاب موجب می شود عنوان خود آن شیء به عنوان **أَنَّهُ شَيْءٌ** دیگر حکم نداشته باشد بلکه به عنوان **أَنَّهُ عنوانٌ خارجيٌّ** برمی گردد.

من باب مثال وقتی که شارع حرمت را متعلق به اکل میت کرده است الآن وقتی که اکل میت برای این شخص الزامی است، عنوان اکل میت دیگر از بین می رود و اکل اللحم می شود و دیگر اکل میت نیست چون آن عنوان حرمتی که متعلق به اکل میت بود در حال عادی بود و الآن که این اکل میت برای او لازم است این اکل میت می شود **أَكَلَ شَيْءٌ يَتَرْتَبُ عَلَيْهِ الْبَقَاءُ وَ يَتَرْتَبُ عَلَيْهِ الْحَيَاةُ سِوَاءَ كَانْ مَيْتَةً أَوْ غَيْرَ مَيْتَةٍ** پس اکل میته ای در واقع در اینجا نیست تا اینکه اکل میت در اینجا حرام باشد. شیء می شود یعنی میت در اینجا **يَنْقَلِبُ إِلَى الشَّيْئَةِ** عنوان شیئیت در اینجا به خود می گیرد نه به عنوان میت بودن! توجه کردید چه می خواهم بگویم؟!

پس صلاة جمعه از صلاة جمعه بودن **يَنْقَلِبُ إِلَى فَعْلٍ مِنَ الْأَفْعَالِ** میت از میت بودن **يَنْقَلِبُ إِلَى شَيْئَةٍ مِنَ الشَّيْئَاتِ**. البته به این نحو تعبیر نکردند، ما داریم این تقریر را این طور بزک می کنیم که خالی از وجه

نباشد. فرض کنید صومی که در آنجا بود این صوم از صومیت **يَنْقَلِبُ إِلَى الْإِمْسَاكِ**، حالا امساک چیست؟ امساک که حکم ندارد؛ شخصی دلش می‌خواهد امساک کند یا دلش می‌خواهد امساک نکند آن دیگر در تحت احکام عقلی می‌رود که آیا امساک برای او ضرر دارد یا امساک برای او ضرر ندارد. نه‌اینکه صوم **يَنْقَلِبُ إِلَى الْحَرَمَةِ بَلْ الْإِمْسَاكِ** یعنی مکلف امساک کند مثل اینکه الآن ماه رمضان نیست و کسی دلش می‌خواهد هیچ چیزی هم نخورد، روزه هم نیست فقط دلش می‌خواهد هیچ چیزی نخورد، به این روزه نمی‌گویند. این امساک از شرب و اکل خودش فی‌حدّ نفسه موضوعی از موضوعات است و **يَتَعَلَّقُ عَلَيْهِ حَكْمٌ ثَانَوِي** یعنی به یک حکم ثانوی برمی‌گردد امساک اگر برای او مضر است حرام می‌شود.

شخصی مریض است و گفتند که باید آب بخوری و اگر نخوری کلیه‌ات سنگ می‌آورد حالا در روز عید قربان این آب نمی‌خورد و می‌گوید که من می‌خواهم این روز را آب نخورم، این آب نخوردن

حرام می‌شود. پس این با آن مورد اول دوتا است؛ در مورد دوم اصلاً حکمی نیست یعنی بر این عنوان حکمی وجود ندارد و این عنوان در تحت احکام عقلیه می‌رود و عقل راجع به این عنوان حکم به الزام می‌کند؟! حکم به عدم الزام می‌کند؟! در قول اول اصلاً حکم به حکم ثانوی انقلاب پیدا می‌کند یعنی شارع واقعاً دو موضوع دارد؛ یک موضوع در حال اختیار دارد که **يَتَرْتَبُ عَلَيْهِ الْحَرَمَةُ** یک موضوع در حال اضطرار که **يَتَعَلَقُ عَلَيْهِ الْوَجُوبُ** خمر دو عنوان دارد؛ عنوان افساد و عنوان اصلاح و احیاء؛ به عنوان افساد **يَتَعَلَقُ عَلَيْهِ الْحَرَمَةُ** و به عنوان احیاء **يَتَعَلَقُ عَلَيْهِ الْوَجُوبُ**. ولی در این تقریر دوم یک عنوان ما بیشتر نداریم؛ خمر در وقتی حرام است که عنوان افساد داشته باشد و وقتی عنوان افساد نداشته دیگر این خمر نیست بلکه این مایع است و مایع می‌شود و مایع هم حلال است. میتة در وقتی حرمت دارد که عنوان میتة بودن در آن هست. الآن در این عنوان **لَحْمٌ مِنَ اللَّحُومِ** دیگر آن عنوان میتة و غیر مذکّی در اینجا نیست فقط یک عنوان شیئیت است؛ لحمی از لحوم است.

تلمیذ: موضوع هست یا نیست؟! در همین فرع دوم وقتی ما می‌گوییم مایع یک موضوعی است مثل احکام اما حکم مایع اباحه است.

استاد: نه در دوم مایع تنها که نداریم مایع مبهم که نداریم! یا مایع ما شربت است یا سرکه است یا خمر است یا چیز دیگر است. بالأخره در تحت یک عنوانی از عناوین هست و در تحت هر عنوانی دربیاید حکم خاص خودش را دارد ولی در مورد اضطرار اصلاً خروج از تکلیف است. در تقریر اول تکلیف دو نوع داشت؛ یا تکلیف به حرمت بود یا تکلیف به وجوب است. در صورت دوم یک تکلیف بیشتر نداریم و آن تکلیف اولی است. در صورت اضطرار تکلیف نیست. مگر ما آن روز نگفتیم که اگر یک بچه ده‌ساله بیاید شرب خمر بکند نه‌اینکه شرب خمر برای او حلال است بلکه شرب خمر برای او حرام نیست. یک مجنونی بیاید شرب خمر کند آیا می‌گوییم که این عمل حرام انجام داد یا می‌گوییم که عمل حلال انجام داد؟! هیچ کدام! اصلاً بر این عمل حکمی تعلق نمی‌گیرد نه‌اینکه عمل مجنون حلال

است ...؛ بالنسبه به غير مجنون حرام است ولی
بالنسبه به مجنون **أصبح حلالاً** چون اصلاً مجنون
مكلف نیست و اصلاً حرام و حلال نمی فهمد تا اینکه
بگوییم که حالا نسبت به او حلال می شود. این عمل
به حرمت اوّلی خودش باقی است الاّ اینکه شارع
عقاب نمی کند. وقتی که طفل ده ساله شرب خمر
می کند در اینجا عمل این حلال نیست چون اصلاً در
مقام تکلیف نیست.

تلمیذ: در مقام تکلیف هست.

استاد: نیست، تکلیف را عقل تعقل می کند این
عقل ندارد.

تلمیذ: منظورم نسبت به بچه است، نسبت به
مجنون بله، اصلاً شرایط برای تکلیف را ندارد اما
اضطرار شرط برای تکلیف را دارد.

استاد: احسنت! همین! اضطرار می آید می گوید
که مثل غیر تکلیف می شود یعنی چطور اینکه تکلیف
مترتب بر اختیار است؟ وقتی که شخص اختیار دارد
شارع حکم می کند و وقتی اختیار ندارد طرف مثل
چوب می شود. شارع چه حکمی را بکند؟! وقتی که
طرف مریض است شارع حکم به چه بکند؟! حکم

به صیام بکند؟! به شارع می گوید که من می توانم
روزه بگیرم ولی خب می میرم، می خواهید روزه
بگیرم می گیرم! شارع می گوید: نه تو که مریض
هستی مثل طفل می مانی. پس در این تقریر دوم اصلاً
تکلیفی وجود ندارد و فقط حکم عقل می ماند که
عقل یا حکم به الزام می کند یا حکم به الزام نمی کند.
تلمیذ: این حکمی که شما نسبت به عقل
فرمودید هم یک حکمی است و این حکم هم باز
موضوع می خواهد، چطور می گوییم که حکم شرع
مکلف^۲ به است ولی وقتی در اینجا تکلیفی وجود
ندارد چون مکلف به ای وجود ندارد ولی با این حال
حکم عقل را در اینجا حاکم می کنیم خب حکم عقل
هم به یک موضوعی تعلق می گیرد

استاد: بله، حکم عقل هم به موضوع تعلق
می گیرد ولی با حکم شرع فرق می کند. اگر ما قائل
به انفکاک بین حکم عقل و حکم شرع باشیم پس در
اینجا شرع حکم ندارد و اگر قائل به عدم انفکاک
باشیم پس لازمه حکم عقل حکم شرع است.
ثمره اش آنجا ظاهر می شود.

اللهم صل على محمد و آل محمد